

نقدی بر نظریه پردازان مذهب باطنیه (۱):

حمیدالدین کرمانی

سیدجعفر سجّادی

۱. دعوات اسماعیلیه یا نظریه پردازان خلافت فاطمی

از جمله دعوات بزرگ مذهب اسماعیلی که بنیانگذار فلسفه بودند محمد بن احمد نسفی (متوفی ۳۳۱ق)، ابوحاتم رازی (متوفی ۳۲۲ق)، ابویعقوب سجستانی (متوفی ۴۰۸ق) و حمیدالدین کرمانی (متوفی بعد از ۴۱۱ق) هستند. اساس فرقه اسماعیلیه مبتنی بر این است که امامت، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به اسماعیل فرزند بزرگش که قبل از پدر فوت کرده بود رسیده است و نه موسی بن جعفر علیه السلام و از اسماعیل هم به محمد فرزندش رسیده است که سابع تام است نه ناطق و امامت همچنان در خاندان محمد بن اسماعیل باقی است و امامان بعد از او دو گروه بودند یک گروه ائمه مستور و گروه دیگر ائمه آشکار (آشکارا به دعوت مشغول بودند).

بعد از ائمهٔ مستور، نوبت به عبیدالله مهدی رسید که دعوت خود را آشکار ساخت و بعد از او، نصاً بعد از نصّ، امامت در خاندان او باقی ماند. عبیدالله مهدی در ۲۹۷ ق دعوت خود را آشکار کرد و در شمال آفریقا (در قیروان) دولت فاطمی را تشکیل داد تا آن گاه که در سال ۳۵۸ المعزالدین الله از اعقاب او مصر را تصرف کرد و پایتخت خود را به قاهره انتقال داد و دعوت فاطمیان به سرعت در یمن، بحرین، شام، فلسطین، ایران و شمال آفریقا انتشار یافت و این نبود مگر بواسطهٔ نارضایتی مردم از خلافت غدار بغداد! تاریخ ادبیات، اساس مکتب اسماعیلی، که مکتب باطنی هم نامیده می‌شد، بر تأویل آیات قرآن و روایات استوار شده بود.

۲. محیی‌الدین بن عربی و نظام تأویلی اسماعیلیان

قصد از این مقابله و مقارنه این نیست که مانند پاره‌ای از محققان مذهب باطنیهٔ اسماعیلیه بخواهم ابن عربی را از پیروان و اعلام اسماعیلیان بدانم هرچند ابن عربی هم به معنی عام از زمرهٔ باطنیان است و روایات و آیات را تأویل می‌کند و این کاری است که اغلب عارفان کرده‌اند؛ قصد از این مقارنه یکسان عمل کردن ابن عربی در فصوص الحکم و ابوحاتم رازی در کتاب الاصلاح است. هر یک از آن دو یعنی ابن عربی و ابوحاتم داستان‌های انبیا را که در قرآن مجید آمده است، تأویل کرده‌اند. اما ابوحاتم در جهت مراتب مبلفان و دعوات اسماعیلی و نظامات شرایع، از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را تأویل کرده است و سرانجام دور هفتم از مراتب ادوار هفت‌گانه را به دور امام محمد مکتوم، امام اسماعیلیان

نام گزارده است و ما بعد او را به قیاس ما قبل دور امامان خود دانسته است تا بدین وسیله حاکمان خلافت فاطمیه را در نظام شرایع و یا تداوم نظام شرایع قرار دهد. ابن عربی با استفاده از تأویل آیات و روایاتی که درباره نام پیامبران آمده است مقام مظهریت را که هر یک مظهري یا اسمی از اسماء الله است معین می‌کند و بالجمله عارفان، بویژه در قرن سوم، به باطن آیات و اخبار بسیار توجه کردند و برای قرآن مجید، بطن و ظهري قرار دادند و برای هر بطن نیز بواطنی قرار داده‌اند تا هفتاد بطن، و با تمام این احوال شریعت را، که مفاد ظاهر و ظهور آیات و روایات است، مورد عمل قرار می‌دهند و آن را وسیله‌ای برای طریقت می‌دانند؛ کسانی مانند صاحب اللمع می‌گویند: «شریعت روحی دارد و کالبدی. روح شریعت را که متشکل از تقوی، زهد، تعاون و ایثار است باید مدنظر داشت و بعد از آن باطن شریعت است که باید مدنظر باشد. اما تأویل باطنیه اسماعیلیه از لونی دگر است، آنها واقعاً باطنی‌اند و اصولاً ظاهر را حجت نمی‌دانند». چنانکه ملاحظه می‌کنیم ابو حاتم رازی در کتاب الاصلاح خود اصلاً و ابداً ظهور آیات را مدنظر قرار نداده است. از اصول تا فروع، از عبادیات تا معاملات و احکام و فرائض و حدود و دیات، همه تأویل دارند. برای مزید اطلاع باید به آثار ناصر خسرو مانند زاد المسافر و خوان الاخوان مراجعه شود که به نظر او همه چیز باطنی دارد: نماز، روزه، خمس، زکوات، صدقات و حج، همه تأویل دارند. ملاحظه می‌شود که در مسئله «اساس» و مسألتی مانند امامت و ولایت متوسل به آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر» نشده‌اند، چون به ظاهر اعتقادی ندارند. آنها از این آیه مفهوم دیگری می‌یابند. اسماعیلیان چهار محور دارند: ۱- ناطق، ۲- اساس، ۳- کتاب، ۴- امام. ناطق یا اولوالعزم، است و یا

غیر اولوالعزم، اما بهر حال صاحب شریعت است. اساس که احیاناً وصی است شریعت را درست و به ناطق ابلاغ می‌کند، قواعد آن را تأویل می‌کند و معمولاً اساس‌ها باید از سلسله انبیا باشند و آنها تمام و جزء کمترین‌اند که فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی». ناطق صاحب شرع با تعیین اساس و وصی خود، دین را کامل می‌کند و وجود وصی اساس را تمام می‌کند. البته منظور از کتاب هم کتب آسمانی است که تأویل دارد و منظور کتاب ظاهری نیست. نظریه پردازان فرقه اسماعیلی مطالب بسیاری را در لفافه گفته‌اند و سخنان رمزی دارند که نه تنها بیگانگان نمی‌دانند که آنها درباره امامت چه گفته‌اند بلکه خودی‌ها و خواص اهل علم را نیز به اشتباه انداخته‌اند. آنها عملاً مانند اهل سنت و جماعت، حاکم را هم اولوالامر می‌دانند؛ آنها نه اولوالامر معمولی، بلکه اولوالامری که ولی مطلق است و روح سخن آنها نیز این است که امام هم ناطق است و نظرشان بر این است که امام و ولایت و اولوالامر باید از نسل حسین بن علی علیه السلام باشند. یکی از نظریه‌پردازان آنها مانند حمیدالدین کرمانی، امام را تقریباً در حد ناطق می‌داند لکن هیچ‌گاه تصریح به این معنا نکرد و این روش هر چند با روش ابن عربی مشابه است لکن مقاصد و اهداف متفاوت است. ابن عربی در دیباچه فصوص الحکم می‌گوید: «من حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در دهه سوم از ماه محرم سال ۶۲۷ در خواب دیدم (در محروسه دمشق) که در دست کتابی داشتند و فرمودند محی الدین این کتاب فصوص الحکم را بگیر و برو به سوی مردم تا مردم از این کتاب بهره‌مند شدند و سودها بگیرند. من عرض کردم به دیده منت دارم و سمعاً و طاعتاً در برابر خداوند، رسول او و اولی الامر او مطیع محض هستم و لذا در راه تحقق آن خواسته

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با خلوص نیت در جهت اوامر او گام برداشتم». در جمله دیگری می‌گوید: «گمان نکنید که من خود را نبی و یا رسول می‌دانم، من نه پیامبر مرسل و نه نبی مطلق بلکه صاحب علم وراثتم یعنی وارث رسولم در علم». پس خلاصه حرف او این است که من در مقام ولی و اولیاء الهی که وارث علوم پیامبران‌اند وظیفه و رسالت دارم که خلق را هدایت کنم. مهم‌ترین کار او تعیین مقام و جایگاه انبیاء عظام است به آن صورتی که در قرآن مجید آمده است و ترتیب انتخاب فصول یا فصوص کتاب هم مبتنی بر اساس جایگاه‌های که در قرآن مجید برای هر یک از انبیا معین شده و البته متوسل به تأویل هم شده است. پس تردیدی نباید کرد که ابن عربی در اساس متأثر از کار ابوحاتم و امثال او است. تمام اعلامی که ابوحاتم در کتاب الاصلاح خود بررسی نموده، ابن عربی هم در فصوص الحکم آنها را بررسی عرفانی کرده است، با مختصری پس و پیش کردن در ذکر آن اعلام. در تأویلات ابوحاتم ملاحظه می‌شود که مقام و جایگاه هر یک از انبیاء یاد شده در قرآن مجید با نظامات و اصول دعوت اسماعیلیان منطبق شده است و ابن عربی با مراتب مظهریت اسما و افعال و صفات الله انطباق داده است.^۱

۳. زندگی و آثار حمیدالدین کرمانی

همان‌طور که تذکره‌نویسان گفته‌اند از زندگی و دوران نوجوانی و جوانی و استادان حمیدالدین کرمانی اطلاعات دقیقی در دست نیست و آنچه از آثار و رسائل و کتب مکتوب وی مستفاد می‌شود این که حمیدالدین کرمانی یکی

۱. برای اطلاع بیشتر تر درباره ابوحاتم رازی، نک: مقدمه کتاب الاصلاح، تهران، ۱۳۷۷ ق.

از نوابع علمی روزگار خود بوده است. در فلسفه می توان او را عدیل فارابی و ابن سینا محسوب کرد. همچنین وی را می توان از نظریه پردازان درجه اول و شاید بی نظیر مکتب فلسفی مذهب اسماعیلیان دانست و کتاب *راحة العقل* او را یکی از کتب کلامی دقیق و ارزنده به حساب آورد. وی در مباحث فلسفی، پیرو مکتب ابن سینا و فارابی است و در طرح ریزی های فلسفه مذهب اسماعیلی عمدتاً از روش مشائی بهره گرفته است. وی در عصر الحاکم بامرالله ملقب به *حجة العراقین* شده است و کتاب *مجالس البغدادیه* او و همین طور لقب او حکایت از این دارد که در بغداد زندگی می کرده است^۱ و گوید رفتن او به مصر برای اصلاحات مذهبی به درخواست دعوت داعی الدعات وقت ختکین الضیف امین الصادق بوده است^۲.

محققان مذهب اسماعیلی، حمیدالدین کرمانی را شیخ فلاسفه اسماعیلیان محسوب داشته اند به طوری که می دانیم دعوات اسماعیلیه قبل از حمیدالدین در مسائل بسیاری اختلاف نظر داشته اند و ابوحاتم رازی در کتاب *الاصلاح پاره ای از اصول و فروع آنها را اصلاح کرده است و مثلاً داعی نخشی و یا نسوی و یا نسفی کتاب المحصول را در بیان اصول مذهب اسماعیلیان نوشت و ابوحاتم آن را اصلاح کرد و کتاب *الاصلاح* را نوشت. ابویعقوب سجستانی استاد کرمانی به یاری نخشی شتافت و نظریات ابوحاتم را مردود اعلام کرد و حمیدالدین کرمانی، بین آراء استاد خود و آراء ابوحاتم وفق داد و بعد، نظامی که کرمانی در *راحة العقل* مقرر داشت همه دعوات پذیرفته و در آن سخنی نگفته اند^۳. در «مجموعه رسائل» کرمانی*

۱. ن. ک. مقدمه *راحة العقل*، ص ۳.

۲. همان، ص ۳.

۳. همان، صص ۱۶-۱۷.

که به اهتمام مصطفی غالب در ۱۹۸۳ در لبنان به چاپ رسیده، تحلیل فکری خاصی از کرمانی شده است. مضافاً بر این، از متن رسائل مزبور چنان مستفاد می‌شود که کرمانی یکی از اعلام قوی و بزرگ آن مذهب بوده است که عملاً و طبق درخواست ابوحاتم، هنگامی که اوضاع تبلیغی دعوات اسماعیلی در عصر و زمان «الحاکم بامرالله» گرفتار پریشان حالی شده بود و تعدادی از داعیان متملق، مقام امامت الحاکم را در حد الوهیت بالا برده بودند کرمانی روانه مصر شد... کرمانی موظف بود که دین اسماعیلیان را از بدعت‌ها پاک و مهذب گرداند. صادق الامین، اختکین داعی الدعوات و ابوحاتم رازی در مقابل سایر داعیان اسماعیلی که کارشان توجیه کارهای خلفای فاطمی بود و آنها را مطلق العنان و واضع قانون و شریعت می‌دانستند به دنبال یک فرد دانا و فیلسوف توانا در جست‌وجو بودند تا بر داعیان دیگر تفوق داشته باشد و آنان را از تندروی‌ها بازدارد، زیرا بسیاری از داعیان درباره الحاکم بامرالله غلو کرده الوهیتی برای وی قائل شده و او را در حد ناطقان واضع شریعت، بالا برده بودند و لذا از حمیدالدین کرمانی (حجّة العراقین) دعوت کردند که به قاهره رود و احیاناً از تفرّق و تفرقه در برابر مسیحیان نیز بسیار واهمه داشته‌اند (رجوع شود به مقدمه «مجموعه رسائل» کرمانی). از مفاد «رسائل» او چنان برمی‌آید که در متن مذهب اسماعیلی در روزگار الحاکم بامرالله، اختلافات و اهواء و آراء فزون شده بود چنانکه از مفاد رساله می‌باسم البشارات بالامام الحاکم بامرالله دانسته می‌شود این رساله صرفاً درباره اثبات امامت حاکم وقت فاطمی است؛ یعنی امامت الحاکم بامرالله، چنانکه رساله دیگر او به نام رساله المصابیح در باره اثبات امامت او است.^۱ کرمانی

۱. حمیدالدین کرمانی، مجموعه رسائل، بیروت، ۱۹۸۳، ص ۱۱۸ به بعد.

در این رساله امامت را دو قسم می‌داند؛ امام حق و امام ضلال. او با مقدماتی ثابت می‌کند که امامت بحق در عصر او صرفاً الحاکم بامرالله را شایسته است. وی براهین نقلی خود را به آیات قرآن و تورات مستند می‌کند و از عبارات عبری شاهد می‌آورد که می‌رساند که او به زبان عبری هم آشنایی داشته است.^۱ از دیدگاه کرمانی و سایر دعوات اسماعیلی، عدد هفت عددی است بسیار مقدس و پاره‌ای از مراتب خود را به مراتب عدد هفت انطباق داده‌اند؛ ادوار سبعة، نطقاء سبعة و ائمة سبعة (البته نطقاء را شش عدد می‌داند) و در این باب تأویلات خاصی دارد.^۲ وی در این رساله «المهدی بامرالله»، خلیفه فاطمی، را چهارمین امام از اسبوع دوم امامت می‌داند. اسبوع اول تا محمد مکتوم، و یک دور کامل است و اسبوع دوم تا المهدی. معزالدین الله را که پدر الحاکم بامرالله بوده است، در رتبه اسبوع دوم می‌داند و الحاکم بامرالله را شانزدهمین امام می‌داند که از ضرب ۴ در ۴ حاصل می‌شود. کرمانی به آیات بسیاری از سوره‌های کوچک آخر قرآن که عمده متشابه‌اند یا تأویل خاص خود را دارند استناد کرده است.^۳ کرمانی امامت را از اصول دین اسلام می‌داند^۴ و در هر کجا به بن‌بست می‌رسد از خواص اعداد استفاده می‌کند؛ یعنی خواص عددی حروف و محاسبات حروف ابجدی و برگرداندن زُبر و بینه آنها به اعداد و برگردان کردن اعداد به حروف. عدد واحد را علة العلل می‌داند و جزء اعداد به حساب نمی‌آورد که علة العلل خارج از دایره معلولات است و از اینرو عدد یک، واجد جمیع مراتب اعداد یعنی معلولات است. چون هر علتی واجد جمیع مراتب معلولات

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. همان، صص ۱۲۵-۱۲۶.

۴. همانجا؛ رساله الامامة، ص ۱۱۸.

خود است. وی می‌گوید ظاهراً عدد «نه» کامل است، لکن در واقع عدد ۱۲ کامل است که با یک محاسبه، کلمه لاله‌الاله‌الله را به حساب جُمَّل موافق با عدد ۱۲ می‌داند و می‌گوید حروف سبعة لاله‌الاله‌الله به حساب جُمَّل مطابق با ادوار سبعة و به ازاء شمس در یک دور است که ۳۵۶ روز است و از ضرب مرتبه ۴ در ۷، ۲۸ به دست می‌آید که ۲۸ همان منازل قمر باشد. چون مرتبه چهارم به قول آنها مرتبه امام محمد باقر علیه‌السلام است، آنها با حساب خاصی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را هم ناطق چهارم می‌دانند و هم پنجمین ناطق اولوالعزم.^۱ کرمانی فرد یا واحد را به ازاء عالم ابداع و مبدع اول می‌داند^۲ و در عالم ترکیب به ازاء قطب شمال و از عالم طبیعت به ازاء شمس و از عالم تألیف به ازاء قرآن و از عالم تأویل به ازاء ناطق. از ضرب عدد واحد در تالی خود یعنی در عدد ۲، همان ۲ حاصل می‌شود که مبدع اول باشد که از عالم ابداع، هم دال بر علت و هم دال بر معلول است و همین طور عوالم طبیعت و افلاک و سیارات و مبدع اول و دوم را با مراتب نطفاء و اساس‌ها و ادوار سبعة و اصحاب ادوار سبعة و امامت و غیره منطبق کرده است. عدد اول اشرف است پس دال بر موجود اشرف است (عقل اول) و عدد دوم نازل تر است پس دال بر عقل دوم منبعث اول است و عدد سه که نازل تر است دال بر اموری فروتر است. پس عدد ۳ از عالم ابداع دال مبدع اول است؛ به اعتبار سه جهت عقل و عاقل و معقول - دال بر مبدع و منبعث اول که بالقوه است و همان مرتبه هیولی باشد. از عالم ترکیب، دال بر شمس و قمر و کواکب است. از عالم ترکیب، دال بر نفس جمادی، نباتی و حیوانی

۱. رجوع شود به رساله الدرّیة فی التوحید؛ و رساله النظم فی مقابلة العوالم، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۲۹.

است. و در عالم تألیف، دال بر قرآن، شریعت و احکام است. از عالم تأویل، دال بر ناطق، اساس و امام است. پس دلالات عدد سه بر امور، سه وجهه و سه جهتی است و عدد ۴ از عالم ابداع، دال بر موجود اول است که هم جوهر فی ذاته است و مبدع و مجرد است... یعنی با رعایت ۴ جهت. و از عالم ترکیب، دال بر ارکان اربعه و از عالم اسباب عالم، دال بر اوقات اربعه (فصول) و بادهای اربعه، طبایع اربعه، قوانین اربعه، فرض، سنت، ناقله و تطوع از عالم تأویل دال بر ناطق، اساس، امام و حجّت. عدد پنج بر حواس خمسہ منطبق شده است؛ محسوسات خمسہ، ناطق، اساس، امام، حجّت و داعی که همان مراتب خمسہ باشد. همین طور است برای اعداد دیگر، تا عدد ۱۲. یکی از رسائل حمیدالدین کرمانی «ردّ بر علی هارونی» است که گویا زیدی مذهب بود و به مسأله امامت از دیدگاه اسماعیلیان انتقاد کرده است. کرمانی نظر هارونی را مردود می‌داند و ثابت می‌کند که الحاکم بامرالله دارای ولایت مطلقه و مقام امامت است. کرمانی به استناد روایات و تأویل آنها ثابت کرده است امامت باید در نسل امام حسین علیه السلام باشد!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴. آثار تألیفی حمیدالدین کرمانی

تألیفات کرمانی متفاوت و پاره‌ای شامل بیان عقاید اسماعیلیان است که بیانگر دعوت و تبلیغ مذهب آنها نیز هست. پاره‌ای از آنها شامل توضیح و بیان مسائل مشکل و دشوار فلسفی است که بین تعالیم اسماعیلیان، فلسفه و تعالیم دینی، به طور مطلق، توفیق و تلفیق داده است که خود نشان‌دهنده مهارت او در این علوم است و می‌توان به پاره‌ای از آثار او اشاره کرد:

۱. المصابیح فی اثبات الامامه ۲. تنبيه الهادی و المستهدی ۳. معاصم الهدی (در ردّ بر جاحظ بصری) ۴. الاقوال الذهبية (در دفاع از ابو حاتم رازی در اقوال محمد بن زکریای رازی) ۵. الاصابة فی تفضیل علی الصحابة ۶. فصل الخطاب و ابانة الحق المتجلی عن الارتیاب (منسوب به او است) ۷. المحصول، منسوب به او است ۸. معالم الدین ۹. کتاب الرياض یا الاصلاح بین الشیخین که اصلاح بین کتاب الاصلاح ابو حاتم است و ابو یعقوب سجستانی که بین این دو داعی صلح برقرار کرده است ۱۰. الرسالة الدریة، در توحید ۱۱. الرسالة النظم فی مقابلة العوالم ۱۲. الرسالة المضيئة فی الامر و النهی و الامر و المأمور ۱۳. الرسالة اللازمة فی صوم شهر رمضان ۱۴. الرسالة الروضة فی الازل و الازلی ۱۵. الرسالة الظاهرة فی الرد علی ماورد فی الاقوال که ردّ بر رساله‌ای است که به اشتباه به ابو یعقوب سجستانی نسبت داده شده است ۱۷. المباسم البشارات ۱۸. الرسالة الواعظة، در ردّ بر برغرغانی (یعنی یکی از داعیان اسماعیلی که الحاکم را در حدّ خدا می دانست.) ۱۹. الرسالة الکافیة، در ردّ بر هارونی حسنی زیدی ۲۰. الرسالة المعاد ۲۱. رسالة المقادیر و الحدائق ۲۲. التوحید فی المعاد ۲۳. تاج العقول ۲۴. میدان العقل ۲۵. النفذ و الالزام ۲۶. اکلیل النفس و تاجها ۲۷. کتاب المقاییس ۲۸. رسالة الفهرست ۲۹. المجالس البغدادیة و البصریة ۳۰. راحة العقل (رجوع به مقدمه محمد کامل حسین و مصطفی حلمی به راحة العقل چاپ دارالفکر العربی مصر شود).

۵. کتاب راحة العقل

نوشته جاودانه حمیدالدین کرمانی، کتاب راحة العقل است. او در این کتاب

سعی کرده است تا اصول و فروع مذهب اسماعیلیان را مطابق با نظام خلقت از افلاک و اجرام عالم طبیعت و عوالم عقول مجرد و نفوس و همچنین محاسبات دقیق در یک چهارچوب قرار دهد که قابل کم و زیاد شدن و خدشه نباشد؛ زیرا در آن زمان کسی نمی توانست نظام خلقتی را که براساس هیئت بطلمیوسی و نظام مجردات عقل و نفس ارسطویی و یا مثل افلاطونی بود، منکر شود یا خدشه‌ای در آن وارد کند، زیرا می دانیم که فلسفه‌مُشاء براساس نظام ارسطویی است و حتی فلسفه افلاطونی در آن روزگار، یعنی قرن پنجم، غیرقابل رخنه و خدشه بود و فلاسفه عموماً و به راحتی مدعی بودند که این نظام فکری غیرقابل خدشه است حتی فارابی نظام «مدینه فاضله» خود را براساس نظام مخلقت مخروطی شکل جهان هستی قرار می دهد که این سازندگی نظام مدینه فاضله براساس فلسفه نظام یافته طبقاتی ارسطویی یا مثل افلاطونی، کاری بسیار سهل و آسان است - لکن کار سازندگی نظام شریعت اسماعیلیان براساس نظام فلسفه ارسطویی و افکار فلسفی افلاطونیان کار بسیار دشواری است. حمیدالدین کرمانی در مقابل مقادیر زیادی از اصطلاحات واقع شده است. امام هفتم (و بالجمله عدد هفت) یعنی محمد بن اسماعیل. و طبق عقیده آنها مقام امام بسیار عالی است و ولایت مطلقه دارد؛ واضع شریعت است و هم حافظ آن. در نظام طبیعت و خلقت، مجردات و مادیات باید یک مرتبه هفتم را بیابند و آن را منطبق با آن بدانند و چون او را در رأس عدد هفت می دانند و شارع، باید در نظام شریعت‌ها دست کاری کنند و ادوار شرایع را هفت هفت کنند، از آدم ابوالبشر تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که قهراً حاجت آنها برآورده نمی شود. پس باید هفت دور بیابند که دور هفتم و در پایان آن، محمد بن

اسماعیل کامل‌کننده و مکمل آن باشد. خوب مقام و جایگاه او در نظام شرایع باید با کدام یک از انبیا و اوصیا مطابق باشد؟ این هم یک مشکل است و ناگزیر می‌شوند که انبیا و اوصیاء آنها را طبقه‌بندی، و نام‌ها و عناوین خاصی که نمودار جایگاه هر کدام است جعل کنند یا از آیات و روایات الهام بگیرند و این است که اساس، وصى، متمم و لواحق به وجود می‌آید که همه در محور نطقاء، یعنی انبیاء صاحب شریعت، دور می‌زنند. و لذا انبیائی که نام آنان در قرآن مجید آمده است به نطقاء صاحب شرع و نطقاء غیرصاحب شرع و نطقاء اولوالعزم و نطقاء غیراولوالعزم طبقه‌بندی می‌شوند. هر یک از نطقاء اساسی دارند و متمم و لاحق و... همه آنها برای یافتن مقام و جایگاه امام اصلی خودشان است که در کجای نظام خلقت می‌توان جای داد. از اینها که بگذریم مسأله امامت است که از دیدگاه آنها ولایت مطلقه هم دارد و صاحب عزم و امر و نهی است و باید مقام و جایگاه آنها هم مشخص شود و امامان باید از نسل حسین بن علی علیه‌السلام باشند و آنها هم در ادوار اسبوع، اسبوع قرار گیرند و یک نظام گسترده شریعتی که از نظر آنها جزء اصول است به وجود آید تا همه آنها، با نظام تأویلی و نظام خلقت و در جهت نظام مجرداتی و هم عالم طبیعت انطباق داده شود. مسأله دیگر فروع این اصول است که نظام دعوت و تبلیغی باشد که آنها باید در یک نظام معین غیرقابل خدشه باشد و بدین ترتیب روشن می‌شود که توجه حمیدالدین کرمانی به فلسفه فارابی و ابن‌سینا و احياناً ابن‌رشد چیست. حمیدالدین کرمانی به راحتی می‌توانست با الهام از حکمت اشراق و نظریه خلقت در فلسفه نوافلاطونی مقامات و مناصب را انطباق دهد، لکن مشکل کار این بوده است که اولاً نام انبیاء عظام که در قرآن مجید آمده است در نظام

خاصی قرار دارد که آن را با فلسفه اشراقی بدشواری می‌توان انطباق داد و ثانیاً از دیدگاه ارباب مذاهب آن روزگار که فلسفه اشراقی را منبعث از افکار مجوسیان می‌دانستند، کل نظام مجوسیت مردود بود و از روی غرض و مرض سعی می‌کردند مجوسیت را مساوی با ثنویت بدانند و معادل شرک به حساب آورند و به هر حال این مرد بزرگ نابغه، با امکانات فکری و علمی آن روزگار با حسن وجه، از عهده وظیفه‌ای که به او واگذار شده بود برآمده است و از اینرو است که خود کرمانی مدعی است که کتاب *راحة العقل* او، مبتدیان و مدعیان را به کار نیاید و کسانی که بخواهند از کار او در *راحة العقل* بهره گیرند باید قبلاً کتاب‌هایی بسیاری را مطالعه کنند، به طوریکه مقدمه‌نویس یاد شده گوید (ص ۱۲).

تعریف کرمانی از حکمت همان تعریف ابن سینا است که غایت حکمت را نیل به کمال علمی و عملی می‌داند و تهذیب نفس و تکمیل عقل نظری و عملی؛ و کرمانی هدف را از دین هم همین می‌داند؛ حکمت و دین از دیدگاه او یک هدف را دنبال می‌کنند و تقسیم عبادات به علمی و عملی از همین رو است (همان مأخذ، ص ۱۲). کار کتاب *راحة العقل* هم توفیق بین حکمت و دیانت است. وی در مقام مقایسه و انطباق دین با نظام خلقت می‌گوید: خلقت افلاک و بویژه فلک اعلی در نهایت استواری است، همان طور که ناطقان در شرایع و قائم مقام آنها که شامل تمام مراتب است، اشرف از حدود و در نهایت استواری‌اند و حدود در حد اجسام سفلی‌اند، از لحاظ محکمی و استواری، یعنی در مرتبه دون نطقاء و افلاک‌اند و بالجمله مقامات بالای شریعت را و پایه‌گذاران آن را در مقاومت و استواری در حد اجسام عالیه می‌داند و مقامات و مناصب دون را در حد اجسام سافله و در یک

مقابله و مقایسه، مقامات رفیع ارباب شرایع را در حد مجردات اولیه، مبدع اول و عقول ناشی از آن می‌داند و مقامات دون را در حد عقول سافله در جهت مجردات. کرمانی اینگونه مقابلات و موازنات و مقایسات را در باب همه موجودات مجری می‌داند در موالید سه گانه، در ارکان چهارگانه، در اخلاط اربعه، در امزجه و غیره و این طور نیست که این موازنات و مقابلات تنها در نظام جملی و کلی مجری باشد. البته در یک نظر کلی با کل نظام خلقت، هم در طرف مجردات عقلی و نفسی و هم در طرف عالم جسمانی از افلاک تا عناصر، موازنه و مقابله می‌کند و در تک تک موجودات جهان وجود هم این موازنه و مقابله از دیدگاه کرمانی وجود دارد. کرمانی در جمع می‌خواهد بگوید نظام شریعت اسماعیلیه نظامی است موازن با نظام خلقت و امری است غیرقابل خدشه و دین فطرت این دین است که فطرة الله التي فطر الناس علیها.

در مقدمه کتاب الاصلاح به قلم جناب دکتر محقق به طور خلاصه به استناد خود کتاب الاصلاح افکار ابوحاتم تحلیل علمی شده است و لذا ما از بسط آن خودداری می‌کنیم. لکن در ختام کلام لازم می‌دانم که به دو نکته اساسی اشاره کنم؛ یکی مسئله امامت در دین اسماعیلی است که حمیدالدین چند رساله در این باب دارد و دیگر جرح و نقد مجوسیان و صابئین و مانویان است (کتاب الاصلاح، از صفحه ۱۴۸ و چند صفحه دیگر). به گمان قوی در این بخش، ابوحاتم رازی و دیگر دعوات به منظور دفع اتهام از روش و مذهب خود بر مجوسیان ردیه نوشته‌اند. چون در دین مجوس و مذهب زردتشت و هم صابئین، مسئله ادوار سبعة و هیاکل سبع مورد توجه بوده است و صابئین حران هیاکل النور داشته‌اند که هفت هیکل

بوده است، و عدد هفت هم در مذهب مانی و هم صابئین و هم زردتشت مقدّس بوده است و احتمالاً اعلام مذهب اسماعیلیان و دعوات آنها در بیان ادوار و اعداد سبع و اسبوعات متأثر از اندیشه‌های مجوس شده باشند و به منظور دفع این اتهام اصراری دارند که آنها را باطل بدانند و آنها را صاحب ناطق ندانند. در مسأله امامت و تداوم آن به طور بی حساب و بی نهایت، آنها چه اصلی از اصول را می‌توانند مدنظر داشته باشند و چرا باید امام صاحب شرع باشد و اراده او قانون باشد؟ در حالی که امامت از دیدگاه روایات اسلامی و مذهب شیعه اثناعشریه، صاحب این اختیارات نیست و امام مروج شریعت نبوی است و نه سنت‌گزار و «ما یُنطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» اختصاص به حضرت رسالت دارد. آیا این احتمال منتفی است که اسماعیلیان از سنت فرّه ایزدی تبعیت کرده باشند که هر انسان کامل و صالحی بر حسب مراتب کمال خود از فرّه بهره‌مند می‌شود و به واسطه آن بر مردم زمانش تفوق می‌باید؟ اینها البته احتمالات است و در هیچ یک از مآخذ اسماعیلیان تصریح نشده است و بلکه این احتمالات همان‌طور که آمد ردّ هم شده است و همان ردّیه‌ها دلیل بر وجود این احتمال است.

۶. نقد و بررسی نظام تأویلی باطنیه

این پرسش برای بسیاری از کسانی که درباره اسماعیلیان تحقیق کرده‌اند به وجود آمده است که بالاخره نظام تأویلی بزرگان این مذهب قواعد منظم طبیعی دارد یا نه؟ پاسخ من این است که مواردی در این نظام دارای قواعد منظم طبیعی، و مواردی فاقد این قواعد هستند. مثلاً در تأویلات عددی، عدد یک عدد نیست بلکه علة العلل اعداد و مبدأ اول است. عدد دو

مساوی با منبعث اول است و همچنین با زوج در خلقت مطابقت می‌کند و عدد سه با عقل اول بالقوه که همانا هیولی باشد مساوی است و نیز با موالید سه گانه انطباق دارد و عدد ۴ با عناصر اربعه و اخلاط اربعه و با چهارمین امام، امام محمدباقر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام، چهارمین ناطق، انطباق داده‌اند، و عدد پنج با حواس خمسۀ ظاهری و باطنی و نیز با پنج پیامبر اولوالعزم، و عدد شش با جهات سته و با نطق شش گانه و عدد هفت با هفته و مدبرات هفت گانه و همین‌طور به قول آنها با اُسبوعات و به‌طور مثال امام هفتم (محمد بن اسماعیل) انطباق دارند. عدد ۱۲ را با ۱۲ لواحق از انبیا انطباق داده‌اند. درباره اعداد دیگر بدون حساب و کتاب اصطلاحاتی را خود به وجود آورده‌اند مانند اساس، اتماء، کتاب، مجدد، حدود و غیره؛ تعدادی از انبیا را که نامشان در قرآن مجید آمده است، به گروه‌هایی تقسیم کرده‌اند: یا بانی شرع هستند و یا هم بانی شرع و هم ناسخ شرع، و یا مبلغ شریعت قبلی خود بوده‌اند. برای هر گروه از اینها نامی می‌گذارند و با مراتب اعداد انطباق می‌دهند و در جمع این نظام را با نظام خلقت انطباق می‌دهند و در بن‌بست‌ها، جعل عنوان و اصطلاح کرده‌اند. از خواص اعداد و محاسبات جفری و علوم غریبه استفاده کرده‌اند و گاه اعداد را به حروف برگردانده‌اند و گاه حروف را به اعداد و گاه محاسبات عددی آنها به خواص حروف مقطعه و زیر آنها برمی‌گردد و گاه منطبق با خواص بینه قرار داده‌اند، تا با کدام یک منطبق باشد. مثلاً زیر «میم»، «م»، «ی»، «م» است که از لحاظ خواص محاسبات ابعاد معادل ۹۰ است و بینۀ آن (م) ۴۰ می‌شود؛ حال اگر موضوع مورد اثبات آنها با ۹۰ درست شد که شد و اگر نشد با ۴۰ درست می‌شود و اگر نشد با جمع هر دو، یعنی ۱۳۰، و اگر باز هم نشد، ۴۰

در ۹۰ ضرب می شود و اگر همچنان نشد، منها و اگر این بار هم نشد، تقسیم و یا با خارج قسمت درست می شود (رجوع شود به رساله مباسم البشارات).

اصولاً در انطباق امامتِ الحاکم بامرالله، از دیدگاه کرمائی، با جهان خلق و جهان شرع ایراد و حرف است.

اولاً نظریه خلقت براساس تفکر مشائی ارسطویی یک امر مسلم غیر قابل خدشه نیست و یک فرض فلسفی است که هیچگاه با اصول علمی قابل انطباق نخواهد بود. ثانیاً هیئت عالم و افلاک هم، که فرض بظلمیوسی است، محرز البطلان است و اصول شریعت نباید با اموری انطباق داده شود که دائماً از لحاظ علمی قابل خدشه است؛ و می دانیم که در همه ادوار تاریخی در باب هیئت عالم، بین هیویان، اهل تقویم و منجمان اختلاف بوده است.